

همه شخصیت انسان به عقاید اوست

آیت الله جاودان در شب پنجم ایام فاطمیه گفت: همه شخصیت انسان و همه ارزش انسان و همه سرمایه و پرواز آدمی به عقاید اوست.



آیت الله جاودان در شب پنجم ایام فاطمیه گفت: همه شخصیت انسان و همه ارزش انسان و همه سرمایه و پرواز آدمی به عقاید اوست.

به گزارش خبرگزاری مهر، سخنان آیت الله جاودان در شب پنجم ایام فاطمیه در پی می آید:

یک بحث هایی در شب های قبل از شب شهادت داشتیم که می خواهیم به آن بحث ها برگردیم. همه شخصیت انسان و همه ارزش انسان و همه سرمایه و پرواز آدمی به عقاید اوست. همه سرمایه شما، عقاید شماست. بخش اصلی سرمایه آدمی عقاید اوست. اگر عقاید آسمانی باشد، انسان آسمانی است و اگر نباشد، نیست. خب عقاید چیست؟ عقاید یک سلسله اطلاعات است. یک سلسله اطلاعات که اگر من یک کتابی را خوانده باشم، این اطلاعات را دارم و اگر نخوانده باشم، آن اطلاعات را ندارم. این است؟ خب اگر انسان با یک کتاب به عقایدی برسد، بعد هم یک کتابی بر خلاف آن می خواند و همه چیز به هم می خورد. بچه های ما به عمره که می روند، آنها مامور گذاشته اند. آن آقای بزرگواری که اهل این فن بود گفت من رسیدم و دیدم یک مجموعه از این جوان های ایرانی که احتمالا دانشجو بودند نشسته بودند و یک مبلغی یک ساعت و نیم بود که داشت برای اینها حرف می زد.

اینها هم اطلاعات اندکی داشتند. یک اندکی در زمینه امامت، یک اندکی در زمینه توحید، یک اندکی در زمینه قرآن. این هم آمده بود و در یک ساعت و نیم همه را به باد داده بود. اطلاعات کتابی با یک کتاب قطورتری از بین می رود. درست است؟ اطلاعاتی که انسان از کتاب بدست آورده است، با یک کتاب دیگری از بین می رود. خب ایشان هم نشسته بود و گفته بود خب شما داشتی چه می گفتی؟ گفتی شیعه فلان؟ بفرمایید؟ حالا خدا خواسته بود و مرحمت کرده بود و حرف های آن مبلغ را به باد داده بود. اما اگر این عقایدی که در عالم خیال ماست، اطلاعات ما در عالم خیال ماست و به مرتبت عقل نرسیده؛ اگر این اطلاعات با محبتی که در دل ماست عجین شود، این آن اعتقاداتی می شود که انسان را به آسمان برساند یا نرساند. اصل عقیده در دل آدم است. این عقیده های ما در فکر ماست. عرض کردم آنکه در فکر است، با یک فکر دیگر از بین می رود. یعنی اگر یک مغلظه قوی مطرح شود، او مغلوب مغلظه می شود و آن که در ذهنش هست به باد فنا می رود. اما اگر در دل باشد، هرچه مغلظه کنند هیچ خللی وارد نمی رود. حالا یک مثال بزنم. آن قدیم ها زمان جوانی بنده یک کتابی درمورد قیام حضرت حسین علیه السلام نوشته بودند. من شروع کردم به خواندن و دیدم اطلاعات قوی تر از اطلاعات من است. خراب می کند و می رود. من بستم و دیگر نخواندم. بعدها که اطلاعات دقیق و صحیح پیدا کردم، وقتی آن کتاب را می خواندم، می خندیدم. از در و دیوار و از سر و روی این کتاب ضعف و ناتوانی می بارد. این به خاطر اطلاعات است. اما اگر در دل بود چطور؟ هیچ کتابی نمی تواند آنچه که در دل من جای گرفته است را جا به جا کند. خب. این یک حرف بود. این را باور کنید. اگر عقاید من، از نظر قوت و تعالی اش آسمانی باشد، من آسمانی هستم. ما ناگزیر باید به آسمان برویم. اگر نرویم و همین جا بمانیم، وقتی پرده ها از این عالم برداشته شود، اینجا جهنم است. باطن زمین جهنم است. ناگزیر شما باید آسمانی شوید.

حالا برمی گردیم به حرف های دیشب. آقا اگر انسان کفاره همه خطاهای گذشته را بپردازد، مانع آسمانی شدنش برداشته می شود. مرا برای آسمان خلق کرده اند. من یک کارهایی کرده ام که مانع رفتن به آسمان است. خب من دارم کفاره اینها را می دهم. اگر کفاره اش را درست پرداختی، راه به آسمان رفتن برای شما باز است. این یک حرف است. حرف دیگر این است که مثلا من همیشه اعمال خوب انجام بدهم. همه اعمال خوب، اعمال آسمانی است. نماز شما کار اهل آسمان است. روزه، روزه و گریه و همه کارهای خوب. خب اینها باید من را به آسمان ببرند. اگر مانعی نباشد، می برند دیگر. مانع من چیست؟ مانع من گناهان من است. با کفاره گناهان را جبران می کنیم. وقتی جبران کردی، آن نماز می تواند کار خودش را بکند. الان فقط گیر ما همین است. من یک کاری کرده ام که آن کار مرا بسته است. اگر آن را باز کردم و جبرانش کردم، زنجیرش باز می شود. آقا زنجیر است ها. اگر من یک کاری کرده ام، زنجیر است. اگر نکرده ای که خوشا به حالت. خوشا به حالت. اگر یک کسی به یک دلیلی بیشتر از معمول خدای متعال را دوست داشته باشد، یک کاری می کند که از آن خطاها نکند. خب. باز می خواهیم از کفارات بخوانیم. اگر در خاطرتان باشد عرض کردیم نماز برای همه چیز کافی است. حالا یک مطلبی عرض کنم که خیلی مهم است و خیلی خوب است. امیرالمومنین در نهج البلاغه فرموده است. کتاب هایی مانند غرر و درر که فرمایشات امیرالمومنین را نقل کرده اند هم این جمله را دارند. یک جمله کوتاه خیلی خوبی است. من کفارات الذنوب العظام از چیزهایی که کفاره گناهان بزرگ است. این گناهان بزرگ کمر انسان را می شکند. خب اگر من گناه بزرگی کرده ام که کرده ام و اینها کمر مرا شکسته اگر این کفاره انجام شود، آن کمر شکسته اصلاح می شود و من می توانم سرپا بایستم. من کفارات الذنوب العظام إغاثة الملهوف، یک کسی دارد در اثر گرفتاری هایش جلز و ولز می کند. مثال خیلی دم دستی این است که مقروض است و چهار روز دیگر باید به زندان برود. مثلا. یا آبرویش به باد می رود. یک گرفتاری در اثر قرض. مثلا جهاز دختر کمر خیلی از مردها را خم می کند. اگر کسی به داد

کسی که گرفتار است و ناله اش در باطن به آسمان است برسد، این کفاره گناهان بزرگ است. خیلی خوب است. می شود دست انسان به جیبش برود و هرچه توانایی دارد انجام دهد. حالا اگر جیبی ندارد و آبرو دارد خب آبرویش را خرج کند.

یک مرد بسیار بزرگی بود که در میان علمای شیعه خیلی بزرگ است و در کربلا یا نجف مقبره مجزا دارد. نامش ابن فحد است. ما رفتیم سر قبر ایشان. ایشان مقبره دارد و از این مقبره هایی است که درونش پول می ریزند. یعنی مردم از آنجا حاجت می گیرند. بعد خوابش را دیده بودند که فرموده بود من اینجا پشیمان هستم. خب پشیمان چه هستی؟ تو چه کم گذاشتی؟ خیلی بزرگ است ها. یعنی مثلا گفته اند از میان سه نفر علمای طراز اول شیعه مانند سیدبن طاووس، یک نفر هم ابن فحد است. از نظر معنا و باطن. گفته بود می توانستم از آبرویم استفاده کنم. نکردم یا کم کردم. هرچه داشتم دادم. در آن هیچ کوتاهی نکردم. هرچه می توانستم کردم. اما از آبرویم می توانستم استفاده کنم و کم کردم یا نکردم. اصلا به داستان کاری نداریم. مطلب درست است. خب اگر من می توانم از لحاظ مالی دست گیری کنم و اگر نمی توانم از آبرویم خرج کنم. یک نفر را نجات بدهیم. کسی که به چه کنم افتاده را نجات بدهیم. اگر به چه کنم چه کنم گرفتار نشده باشیم نمی فهمیم یعنی چه. بعد که گرفتار شدیم می فهمیم یعنی چه. خیلی ها گرفتار می شوند و به چه کنم می افتند. اگر می توانی کاری بکن. این همان است. إِيَّاكَ الْمَلْهُوفُ وَالتَّنْفِيسُ عَنْ الْمَكْرُوبِ غصه دار، غصه دارد و غصه اش، غصه ای است که راه حل ندارد. یک وقت یک غصه ای است که آدم شب می خوابد و صبح که بلند می شود غصه اش تمام شده. اما یک وقت یک غصه ای است که صبح که بلند شدی، اولین چیزی که به خاطرت می آید آن غصه است. اگر غصه واقعی باشد، اولین چیزی که انسان به یادش می آید آن غصه است. من دو شب در عمرم از غصه بیدار شدم. یعنی ساعت سه نصف شب و دو ساعت مانده به اذان از غصه بیدار شدم. اینگونه است. اگر کسی این را نجات بدهد، یک مرتبه مثلا صدهزار گناهش را می بخشند. مثلا می گویم ها. داستان آن آقای بزرگوار را عرض کردیم. گفتند زهاد و عباد بود. روزهای عمرش را از روز اول تکلیف حساب کرد و گفت اگر روزی یک دانه گناه کرده باشم، تعدادش چقدر می شود؟ وقتی حساب کرد، سکنه کرد. از غصه دق کرد. اگر آدم روزی یک دانه گناه کرده باشد، خیلی آدم خوبی است. روزی یک دانه گناه کرده باشد. اینها ممکن است.

یک مطلب دیگر عرض کنم. آقا دعا مجانی است دیگر. ایشان دعا می کرد، شما آمین بگویید. آمین با توجه بگویید. نه اینکه یک چیزی گفته باشید. نه اینکه یک لفظی را بلند گفته باشید. نه. با توجه بگویید. آمین در زبان عربی به معنا إِسْتِجَاب است. یعنی خدایا دعای این را مستجاب کن. دومرتبه می گوید خدایا این دعا را مستجاب کن. من یک وقت هایی در نماز دعای اللهم کن لولیک را می خوانم. خب این دعای خیلی مهمی است. در نماز هم که نمی شود آمین گفت. درست است؟ اگر کسی در نماز آمین بگوید، نماز مشکل پیدا می کند. من بی صدا آمین می گویم. او که می شنود. هرچه شما آمین بگویید، دارید دعا می کنید. در نماز بیست تا دعا کردی. می گویند برای مومن یک دانه دعا نیست که نتیجه ندهد و مستجاب نشود. اما اینطور نیست که حتما آن که می گوید بشود. نه. چیزهای دیگر هم داریم. مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو اللَّهَ بِدُعَاءٍ إِلَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ هِجْ مُسْلِمَانِي نِيسْت. اینجا گفته اند مسلمان. نگفته اند مومن. هیچ مسلمانی نیست که خدا را بخواند مگر اینکه مستجاب می شود. دقت کنید. فرموده هیچ مسلمانی نیست که دعا کند و مستجاب نشود. اما فَإِمَّا أَنْ يُعْجَلَ اگر دعا همین جا انجام شود که خوشا به حالش. البته اگر اینجا انجام نشود، آن دنیا که رفت می گوید ای کاش بقیه اش هم نشده بود. فَإِمَّا أَنْ يُعْجَلَ فِي الدُّنْيَا دعا یا در دنیا مستجاب می شود. وَإِمَّا أَنْ يُدَخَّرَ لِلْآخِرَةِ یا برای آخرتش ذخیره می شود. عرض کردم وقتی انسان به ذخیره های آخرتش نگاه می کند، می گوید ای کاش همه دعاهایم مستجاب نشده بود. وَإِمَّا أَنْ يَكْفَرَ مِنْ ذُنُوبِهِ یا کفاره گناهانش می شود. خیلی ساده است دیگر. آن یکی چه بود؟ آن یکی که گفتیم کمی خرج داشت. اما این که خرج نداشت.

باز هم از این کم خرج ها هست. رسول خدا (ص) فرمود: حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْفُرُ الذُّنُوبَ، محبت ما اهل بیت کفاره گناهان است. ریشه می کند. اگر باشد. اگر محبت باشد، کفاره است. ریشه گناه را می سوزاند. آقا اگر ریشه گناه در انسان سوخته شود، دیگر آدم گناه نمی کند. هرگناهی یک ریشه دارد دیگر. بله؟ هر گناهی یک ریشه دارد. محبت واقعا ریشه را می سوزاند. امکان ندارد آدم محبت داشته باشد و فقط حداقلی که بگویند این محبت است باشد و این آدم بتواند گناه کند. نمی تواند گناه کند. ریشه را می سوزاند. حالا آن را نمی گوئیم. حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْفُرُ الذُّنُوبَ، وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ شما یک نماز که می خوانی، قیمت پیدا می کند. تازه نمازت قیمت پیدا می کند. حج می روی، قیمت پیدا می کند. ما عمره بودیم. ساعت دوی نصف شب بود. مسجد الحرام خلوت بود. یک آقایی بود که از نظر ظاهری آدم حسابی بود و از جاهای دوری مانند الجزایر آمده بود. یک دختر بچه کوچک هم همراهش بود و چادر پوشیده بود. با خودم گفتم خدایا اینها چگونه می شوند؟ اینها چگونه می شوند؟ اگر دشمنی داشته باشد، هرکس باشد، به رو به جهنم می اندازند. اگر دشمن نباشد، احتمال نجات دارد. ولو متعلق به آن طرف باشد. اما دشمن اهل بیت نباشد. نمی شناسد و نمی داند. موحد باشد و دشمن نباشد. این احتمال نجات دارد. اما خب احتمال نجات کجا و آسمانی که برای آدمیان ساخته شده است کجا. آسمان را برای شما ساخته اند که به آنجا بروید. یک داستانی درمورد آسمان داریم. قبلا هم عرض کرده ایم.

یک حرف دیگری هم زده اند که حرف بسیار مهمی است. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَتَحَمَّلُ عَنْ مُحِبِّينَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَا كَانَ عَلَيْهِمْ مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ این حرف بسیار مهمی است. اگر راست باشد، اگر یک حق و حقوقی هم بین ما دوست اهل بیت و مردم اتفاق افتاده باشد، خدای متعال خودش آن حق را درست می کند. از آن محب راستین هرچه بگویید برمی آید. یک چیزی را فراموش کرده. نمی شود که محب باشد و بداند یک روزی به کسی ظلمی کرده و مثلا مالش را برده و آبرویش را برده و بعد هم هیچ باکش نباشد. اصلا نمی شود. اگر آدم انقدر بیخیال باشد، بی دین است. من حق و آبروی شما را برده باشم و بعد هم هیچ. بی خیال؟ نمی شود. قاعدتا فرضش در این است که یک چیزی باشد که فراموش کرده باشد. نمونه بگویم. مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی

که مرد بسیار بزرگی بود، از دنیا رفته بود. دو چیز برایش مانده بود. نمی دانم چطور می شود. قاعدتا هیچ چیز نداشته. دو سیر و نیم از قصاب گوشت خریده بود. اینجا از آن قدیمی هایی که دو سیر و نیم گوشت می خریدند نداریم. دو سیر و نیم گوشت می خریدند و ظهر آبش را می خوردند و شب هم گوشت کوبیده اش را می خوردند. این آدمی بود که دارا بود. داشت. آن که نداشت هم که نداشت دیگر. حالا فرضا برایش مهمان آمده بود و مثلا دو سیر و نیم گوشت خریده بود. بعد دیدند جنازه اش را آورده اند. این جنازه کیست؟ گفت آقای آقا سید جمال است. ای بابا. ایشان کمی گوشت از ما برده بود. گفت حلال کردم. اینگونه. این آدم که به کسی بدهکار نیست. حالا پیش آمده بود. نمی دانیم چگونه پیش آمده بود. خدا حلش می کند. اگر یک چیزی هم مانده باشد خدا حل می کند. آقا اگر این محبت باشد، خیلی قیمتی است. آن وقت یک الا دارد. إِلَّا مَا كَانَ مِنْهُمْ فِيهَا عَلَىٰ إِصْرٍ اگر یک چیزی را اصرار کرده باشد نمی شود. باید بایستند جوایش را بدهد.